

درس دوازدهم

متن عربى

٣ - الاستصحاب

تعريف الاستصحاب

عرف الاستصحاب بالحكم ببقاء ما كان.

و هو قاعدة اصولية تقع فى طريق الاستنباط، فكل حالة يتيقن بثبوتها سابقاً يحكم ببقائها عند الشك.
و قد وقع البحث فى أن حجيته هل هى من باب الأمارية أو الأصل العملى؟ كما وقع الخلاف فى دليل حجيته، فهل هو حكم العقل بالبقاء و لو ظناً، أو السيرة العقلانية، أو الروايات؟

و اعترض السيد الاستاذ بأنه يلزم فى التعريف أن يكون تاماً على كل الاتجاهات، و الحال إن التعريف السابق ليس كذلك، فإنه ينا سب افتراض كون الاستصحاب أصلاً، إذ على الأمارية يلزم تعريفه بالأمارة الكاشفة عن اليقاع، و هى اليقين بالحدوث، فيقال: إن الاستصحاب هو اليقين بالحدوث، إذن لا يمكن تعريف الاستصحاب تعريفاً يتلاءم مع جميع الاتجاهات.

و فيه:

١. لو سلمنا ما ذكره فنقول: إن الامارة على البقاء هى الحدوث -لغلبة ما يحدث- و ليست اليقين بالحدوث. نعم

اليقين طريق إلى الحدوث، كما فى اليقين بوثاقة الراوى، فلو أريد تعريف الاستصحاب بنفس الامارة تعين تعريفه بالحدوث دون اليقين بالحدوث، فضلاً عن إضافة الشك فى البقاء.

٢. أنه يوجد حكم ظاهرى مجعول فى مورد الاستصحاب سواء بين على الأمارية أو الاصلية، غاية أنه نكتته قد

تكون هى الكشف و قد تكون غيره، و معه فلا ضرورة لتعريفه بنفس الامارة، بل يصح أيضاً تعريفه بذلك الحكم الظاهرى المحفوظ على كلا الاتجاهين.

٣. هناك احتمال ثالث، و هو عدم تعريف الاستصحاب بالحيثية الكاشفة و لا بالحكم الظاهرى، بل بمرجعية

الحالة السابقة -و هى اليقين بالحدوث- بقاء. و هذه المرجعية محفوظة على كل الاتجاهات، فالذى يبنى على الأمارية و أو الاصلية يسلم بها، هذا ثبوتاً.

و أما إثباتات فيمكن جعل الاستصحاب بلسان جعل الحالة السابقة منجزة، أو بلسان جعلها كاشفة، أو بلسان الحكم ببقاء المتيقن، فإن المرجعية تنتزع من جميع هذه الألسنة.

الفارق بين الاستصحاب و غيره

هناك قاعدتان تشابهان الاستصحاب في الحاجة إلى اليقين والشك، وهما: قاعدة اليقين، وقاعدة المقتضى و المانع.

و الفارق بين الاستصحاب وقاعدة اليقين: أن الشك في مورد القاعدة يتعلق بنفس ما تعلق به اليقين و بلحاظ نفس الفترة الزمنية، بينما الاستصحاب يتعلق ببقاء المتيقن و ليس به في نفس المرحلة الزمنية التي تعلق بها اليقين، فمن تيقن بالوضوء صباحاً مثلاً فظهِراً تارة يشك في بقاء وضوئه، و هو مورد الاستصحاب، و أخرى في صحل يقينه و أنه متوضئ صباحاً حقاً أو لا، و هو مورد القاعدة.

و يعبر عن الشك فيها بالشك السارى، أى إلى نفس اليقين، و بناء على حجيتها يحكم بصحة اليقين و أن الوضوء متحقق صباحاً، بينما في التسصحاب يحكم ببقائه دون أصل حدوثه، إذ لا شك فيه.

و يترتب على هذا: أن الشك في مورد القاعدة ناقض تكويني لليقين السابق، و لهذا يستحيل أن يجتمع معه في زمان واحد، بخلافه في الاستصحاب فهو ليس ناقضاً حقيقة.

ثم إنه إذا أردنا التدقيق أكثر أمكن أن نقول: إن الاستصحاب لا يتقوم دائماً بالشك في البقاء، فقد يجرى بدون ذلك، كما لو تحقق شيء جزماً إما في الساعة الأولى أو الثانية، و الحال إن وجوده المشكوك في الساعة الثانية ليس بقاء على كل تقدير، بل هو كذلك على أحد التقديرين، و حدوث على التقدير الآخر.

و الأجدر على هذا أن جريان الاستصحاب يبتنى على الفراغ عن تحقق الحالة المراد إثباتها، و قاعدة اليقين ليست كذلك.

و أما الفارق بين الاستصحاب وقاعدة المقتضى و المانع فهو أنه في القاعدة يكون متعلق اليقين مغايراً من حيث الذات لمتعلق الشك، فالمتيقن بوجود المقتضى، و الشك في تحقق المانع، و بناء على حجيتها يبنى على انقضاء المانع و تحقق المقتضى –بافتح– بخلافه في الاستصحاب، فأن المتعلق من حيث الذات وحد، و في قاعدة المقتضى و المانع؛ غلبة كون المقتضيات و المانع: غلبة كون المقتضيات تؤثر في معلولاتها.

تقسيم البحث

ثم إن بحثنا عن الاستصحاب يقع في مقامات خمسة:

١. أدلة الحجية.

٢. أركانه.

٣. مقدار ما يثبت بالاستصحاب

٤. عموم جريانه

٥. بعض تطبيقاته.

توضیح و شرح فارسی

استصحاب

چنانکه سابقاً بیان کردیم بحث ما در این بخش از علم اصول، پیرامون اصول عملیه می‌باشد. در همین راستا بحث از قاعده عملی در صورت شک در تکلیف را مورد ارزیابی قرار دادیم و در ضمن آن دو اصل برائت (عقلیه و شرعیه) و هم چنین اصل اشتغال (احتیاط) را مورد ارزیابی قرار دادیم. در ادامه بحث از اصول عملیه، اصل و یا دلیل استصحاب را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

• تعریف استصحاب

کلمه استصحاب مصدر باب استفعال است و در لغت به معنای «أَخَذُ الشَّيْءَ مُصَاحِباً» - کسی یا چیزی را به عنوان مصاحب و همراه گرفتن - آمده است. اما در اصطلاح علم اصول تعاریف متعددی برای آن بیان شده است که شهید صدر این تعاریف را در یک تعریف خلاصه و جمع آوری کرده است. ایشان می‌فرماید: استصحاب یعنی حکم کردن به اینکه موضوع یا حکم سابق کماکان باقی است.

مشهور علماء معتقدند: استصحاب از جمله قواعدی است که به وسیله آن می‌توانیم حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی را استنباط کنیم. یعنی حالتی (حکم یا موضوعی) را که سابقاً نسبت به آن یقین داشتیم و الان نسبت به بقاء آن شک داریم، کماکان جاری و ساری بدانیم.

مثال ۱. قبلاً خوردن گوشت خرگوش حرام بود و نسبت به این حکم یقین داشتیم، الان شک داریم که آیا حرمت آن باقی است یا خیر؟ به استناد قاعده استصحاب می‌گوییم؛ حکم حرمت کماکان باقی است. بنابراین کماکان خوردن گوشت خرگوش حرام است.

مثال ۲. قبلاً آب موجود در این ظرف پاک بود و به این پاک بودن آب یقین داشتیم، الان شک داریم که آیا طهارت این آب باقی است یا خیر؟ به استناد قاعده استصحاب می‌گوییم؛ طهارت آب کماکان باقی بوده و لذا خوردن آن جایز است.

اگر چه مشهور علماء، استصحاب را به عنوان یکی از قواعد علم اصول پذیرفته‌اند، لکن از این جهت که آیا استصحاب یک اصل عملی محسوب می‌شود و یا اماره ظنی، میان ایشان اختلاف وجود دارد. منشأ این اختلاف را می‌توان در نوع استدلالی که برای اثبات استصحاب به عنوان یک قاعده اصولی کرده‌اند، یافت. توضیح آنکه، برخی مدرک استصحاب را حکم عقل یا سیره عقلاء به بقاء آنچه در سابق بدان یقین داشتیم می‌دانند؛ در نتیجه استصحاب از امارات ظنی خواهد بود. و برخی مدرک آن را روایات می‌دانند، در نتیجه استصحاب اصل عملی خواهد بود.

به بیان دیگر؛ اگر بگوئیم مدرک حجیت استصحاب عبارت است از اخبار و روایات، در این صورت چون روایات به مناسبت تعبد، استصحاب را بر ما حجت نمیکنند و کاری به واقع ندارند، لذا استصحاب از اصول علمیه خواهد بود. همان طور که یک اصل عملی کاری به واقع ندارد و صرفاً بیانگر وظیفه مکلف در حالت تردید و شک است. اما اگر بگوئیم مدرک استصحاب حکم عقل یا بناء عقلاء است، چون حکم عقل در اینجا به خاطر این است که مکلف ظن به بقاء حالت سابقه دارد، و ظن هم طریقت به سوی واقع دارد، پس استصحاب مفید ظن به واقع بوده و طریقت دارد. و لذا از ادله ظنی و امارات خواهد بود.

اشکال مرحوم خوئی بر تعریف منتخب از دیدگاه شهید صدر

مرحوم خوئی معتقد است تعریف مذکور (تعریف شهید صدر) برای استصحاب، صرفاً بر اساس مبنای کسانی که آن را یک اصل عملی می دانند صحیح است. اما بر اساس دیدگاه کسانی که استصحاب را یکی از امارات می دانند، صحیح نیست. در حالی که تعریف باید به گونه ای باشد که بر اساس هر یک از این دیدگاهها صحیح باشد.

دلیل مرحوم خوئی بر این ادعا چنین است؛ اگر استصحاب را یک اماره بدانیم، عبارت خواهد بود از حیثیتی که کاشف از بقاء حکم سابق است. و آن حیثیت عبارت است از یقین به حادث شدن حکم سابق، یعنی گویا حکم جدیدی از این به بعد جعل شده است. بنابراین باید در تعریف استصحاب بگوئیم: استصحاب عبارت است از یقین به حدوث حکم. پس تعریف سابق با این بیان از استصحاب، ناسازگار است. و لذا نمی توان برای استصحاب تعریفی بیان کرد که تمام تعاریف را شامل شود.

اشکال شهید صدر بر مرحوم خوئی (ره)

شهید صدر بیان استاد را ناتمام دانسته و سه اشکال عمده بر بیان ایشان وارد می کنند.

اشکال اول؛

بر فرض قبول کنیم که استصحاب بنا بر اینکه اماره باشد، عبارت است از حیثیتی که کاشف از بقاء حکم سابق است، اما این بدان معنا نیست که اگر حیثیت کاشفه را پذیرفتیم، استصحاب عبارت باشد از یقین به حدوث حکم سابق و حتی شک در بقاء حکم سابق هم در آن لحاظ شده باشد. بلکه صرفاً حدوث حکمی است که بقاء و استمرار هم دارد.

همان طور که وقتی به وثاقت یک راوی یقین داشتیم، این یقین باعث و وسیله می شود برای پذیرش خبر او، استصحاب به معنای اماره هم چنین خواهد بود، یعنی یقین به حدوث، صرفاً وسیله و باعث است برای اینکه به وسیله استصحاب حدوث حکم را به دست آوریم. بنابراین اگر بخواهیم استصحاب را براساس اماره بودن تعریف کنیم، باید بگوئیم استصحاب یعنی حدوث حکم.

اشکال دوم؛

ما چه استصحاب را یک اصل بدانیم و چه آن را یک اماره فرض کنیم، حکمی که توسط استصحاب ثابت می شود یک حکم ظاهری است. و اختلاف آن دو در این است که آیا این حکم ظاهری کشف می شود یا خیر؟ (بنابر اماره بودن این حکم ظاهری کشف می شود، و بنا بر اصل بودن، صرفاً بیانگر وظیفه عملی مکلف و تعبد است).

با توجه به مطلب فوق لازم نیست که حتماً در تعریف استصحاب، (بنابر اینکه آن را اماره بدانیم)، بگوئیم: استصحاب اماره است، بلکه اگر بگوئیم استصحاب عبارت است از حکم ظاهری نیز صحیح است. در نتیجه این تعریف (تعریف شهید صدر) هم شامل استصحاب به معنای اصل می باشد و هم شامل استصحاب به معنای اماره، خواهد بود.

اشکال سوم؛

ما می توانیم به جهت ثبوتی در تعریف استصحاب حیثیت کاشفیت یا حکم ظاهری بودن را لحاظ نکنیم و در تعریف آن بگوئیم: عبارت است از چیزی که در آن بقاء حالت سابقه ملاک است. و منظور از حالت سابقه را یقین به حدوث بدانیم. در نتیجه در مقام اثبات و بیان تعریف، چه استصحاب را به این تعریف کنیم که در

آن حالت سابق منجز است؛ چه به این تعریف کنیم که در آن حالت سابق کشف می‌شود، و چه به این تعریف کنیم که در آن، حکم آنچه یقین داشتیم باقی است، ملاک استصحاب (یقین سابق) وجود خواهد داشت. در نتیجه این تعریف (یعنی مرجع و ملاک بودن حالت سابقه)، هم بر اساس این مبنا که استصحاب اماره است، صحیح است و هم بر اساس این مبنا که اماره اصل است. بنابراین بر خلاف مدعای مرحوم خوئی تعریفی را ارائه کردیم که بر اساس هر دو مبنا از استصحاب هم صحیح است.

نسبت استصحاب با قاعده یقین و قاعده مقتضی و مانع

علاوه بر قاعده استصحاب، دو قاعده دیگر وجود دارد که در آنها هم همانند قاعده استصحاب، وجود شک و یقین شرط است. با این حال قاعده استصحاب با این دو قاعده، فریق دارد. این تمایزات را در ادامه توضیح می‌دهیم.

الف. نسبت استصحاب با قاعده یقین

قاعده استصحاب و قاعده یقین، از این جهت که در هر دو شک و یقین لحاظ شده است، مشترک هستند. لکن متعلق شک در آنها متفاوت است. به این بیان که متعلق شک در قاعده یقین خود یقین است، لکن متعلق شک در قاعده استصحاب بقاء متیقن است. یعنی چیزی که نسبت به آن یقین داشتیم.

مثال برای قاعده یقین؛ مکلف روز پنج شنبه یقین داشت که زید عادل است. در نتیجه در نماز واجب به او اقتدا کرد. سپس روز جمعه شک می‌کند، آیا واقعا روز پنج شنبه زید عادل بوده یا خیر؟ در این حالت، متعلق شک یقین است. یعنی شک او به همان یقین روز پنج شنبه تعلق گرفته است.

مثال برای قاعده استصحاب؛ مکلف یقین دارد که روز پنج شنبه زید عادل بوده است. و لذا به امامت او نماز خوانده است. اما روز جمعه شک دارد که آیا این عدالت زید باقی است تا بتواند دوباره به امامت او نماز بخواند یا خیر؟ در این جا شک به بقاء متیقن یعنی عدالت زید، تعلق گرفته است.

شهید صدر می‌فرماید: اگر بخواهیم دقت کنیم، متوجه می‌شویم که اگر چه غالبا شک در استصحاب، شک در بقاء متیقن است، اما گاهی چنین نیست. مثلاً می‌دانیم که آب به وسیله نجاستی، نجس شده است. لکن نمی‌دانیم این نجاست در روز شنبه بوده یا در روز یک شنبه. از طرفی دیگر شک داریم که آیا در روز یک شنبه نجاست بر طرف شده است یا خیر؟ در اینجا به وسیله استصحاب نجاست، می‌گوییم در روز یک شنبه هم این آب نجس بوده است. پس وضو با آن باطل بوده و نماز خوانده شده هم باید قضا شود. در این حالت درست است که شک داریم آیا روز یک شنبه آب نجس بوده یا خیر، اما این شک، مسبوق به بقاء نجاست یقینی نبوده است. بلکه شک دارد که آیا نجاست روز شنبه حادث شده و در نتیجه تا یک شنبه باقی بوده است، یا اینکه خیر همان یک شنبه حادث شده و مکلف در بر طرف شدن آن شک دارد. (شک در اصل حدوث است).

با توجه به مطلب فوق شهید صدر معتقد است، بهتر آن است که بگوییم: تمایز استصحاب و قاعده یقین در این است که، بر اساس قاعده استصحاب ثبوت حالتی که مکلف می‌خواهد آن را اثبات کند، مفروغ عنه است (یعنی یقیناً تحقق یافته است و الان در صدد اثبات بقاء همان حالت یقینی است). اما در قاعده یقین چنین نیست. در نتیجه یقین در قاعده یقین به وسیله شک، حقیقتاً از بین می‌رود، برخلاف استصحاب.

ب. نسبت استصحاب با قاعده مقتضی و مانع

قاعده استصحاب و قاعده مقتضی و مانع، هر دو در اینکه در آنها شک و یقین وجود دارد، مشترک هستند، لکن از این حیث که متعلق شک و متعلق یقین، در قاعده مقتضی و مانع دو چیز است و اما در استصحاب یک چیز، با یکدیگر متفاوت هستند.

مثال برای قاعده مقتضی و مانع؛ می دانیم آتش سبب سوخته شدن، لباس و یا فرش می شود. پس آتش مقتضی به کسر ضاء- و سوختن، مقتضی به فتح ضاء، می باشد. حال آتش روی فرش افتاد، پس به وجود آتش (مقتضی) یقین داریم. لکن شک داریم آیا مانعی جلوی سوختن را گرفته یا خیر، مثلاً فرش خیس باشد و در نتیجه مانع سوختن شده باشد. در اینجا بر اساس قاعده مقتضی و مانع، وظیفه این است که بگوییم مانعی وجود ندارد.

در مثال فوق متعلق یقین و شک دو چیز است. متعلق یقین آتش و متعلق شک، مانع (مثلاً خیس بودن) است.

مثال برای قاعده استصحاب؛ سابقاً یقین داشتیم که زید انسان عادل است. اما مدتهاست که او را ندیده ایم، لذا شک داریم که آیا زید کماکان عادل است یا عدالت خود را از دست داده است. در این فرض به واسطه قاعده استصحاب حکم می کنیم که زید کماکان عادل است.

در این مثال، متعلق یقین و شک یک چیز است. یقین به عدالت زید داشتیم و الان شک در عدالت زید داریم.
نکته!

علاوه بر آنکه استصحاب و قاعده مقتضی و مانع و هم چنین قاعده یقین در دو رکن اصلی خود یعنی شک و یقین با هم متمایز هستند، در نوع کشفی که نسبت به حکم شرعی دارند نیز، با یکدیگر متفاوت می باشند. الف. کشف در استصحاب (حالت سابق را استصحاب کردن)، از این جهت است که چیزی (حکم و یا موضوعی) که حادث می شود، غالباً باقی می ماند، بنابراین در صورت شک در بقاء، می گوئیم کماکان باقی است.

ب. کشف در قاعده یقین (بنا گذاشتن بر اینکه مطلب یقینی و آثارش کماکان باقی است)، از این جهت است که غالباً چیزی را که انسان به آن یقین پیدا میکند، صحیح بوده و نمی تواند اشتباه باشد.

ج. حیثیت کشف در قاعده مقتضی و مانع (بنا گذاشتن بر اینکه مانعی وجود ندارد و لذا مقتضی اثر خود را به جا گذاشته)، بنابر این است که غالباً اسباب و مقتضیات، اثر خود را می گذارند، و مانعی برای آنها به وجود نمی آید.

شهید صدر می فرماید: با توجه به آنچه به عنوان مقدمه بیان شد، در ادامه در پنج مقام بحث خواهیم کرد؛
الف. ادله استصحاب.

ب. ارکان استصحاب

ج. مستفاد از استصحاب (مقدار دلالت استصحاب).

د. موارد جریان استصحاب.

ه. بعضی از مواردی که استصحاب بر آنها قابل تطبیق است.